

حس حقارت بلای جان پیشرفت

اولویت‌بندی و دوری از مدگرایی رمز پیشرفت است
گفت‌وگو با دکتر مهدی گلشنی

محمدجواد استادی

به عبارت دیگر، نظریه‌های علمی ما مملو از بار فلسفی است. این ایده در نیمه دوم قرن بیستم رشد کرد.

از طرف دیگر علمی که در دوران جدید به جهان اسلام رسید، علمی بود که در دوران حاکمیت پوزیتیویسم رشد یافته بود و افرادی که در جهان غرب تحصیل کردند، با آن تفکر بار آمدند و آن تفکر را به جهان اسلام نیز منتقل کردند. وقتی جهان اسلام دید از غرب عقب مانده است، حس کرد که باید راه غرب را در پیش گیرد. این در حالی بود که به دلیل انتقاد از خود و حاکمیت بحث و گفت‌وگو در غرب، این دیدگاه در غرب کم‌کم اصلاح شد. آن‌ها متوجه شدند که علم‌شان مملو از بار فلسفی است. در همین زمان عده‌ای از اندیشمندان جهان اسلام متوجه شدند که چیزهایی به نام علم تحویل آن‌ها شده که در واقع علم محض نبوده، بلکه حاوی بار فلسفی بوده که به علم اضافه شده است. برای اولین بار در جهان اسلام مرحوم ابوالاعلی مودودی متوجه این مسأله شد و آن را تذکر داد اما همه به آن توجه نداشتند. مثلاً وقتی مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی بازنسرت رونان بحث می‌کرد، رونان صریحاً پوزیتیویست بودن خود را اعلام کرد اما سید جمال در جواب او اصلاً به این بعد موضوع کاری نداشت. نظر سید جمال این بود، علمی که در غرب پیشرفت کرده، ادامه علمی است که ما در جهان اسلام داشته‌ایم. او متوجه بار فلسفی سنگینی که به علم اضافه شده بود، نبود اما مرحوم مودودی وقتی ۸۰ سال پیش (در دهه ۱۹۳۰) وضعیت کالج اسلامی هند را می‌دید که فارغ‌التحصیلان آن، اکثراً مارکسیست و بی‌دین بیرون می‌آیند، نظرش این بود که چند درس تعلیمات اسلامی یارای جبران بدآموزی‌های دیگر را ندارد. او متوجه شد که علم دو بعد دارد؛ یکی بعد یافته‌های تجربی است و دیگری تعابیر فلسفی و تعمیماتی است که ما به بخش اول می‌دهیم. بخش اول علم همه‌جا یکی است اما در مقام جمع‌بندی است که مقدار زیادی بار فلسفی به آن اضافه می‌شود.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، عده‌ای از اندیشمندان جهان اسلام مانند دکتر نصر و دکتر نقیب العطاس نیز متوجه این موضوع شده و تذکر دادند که چیزهایی به نام علم وارد و مطرح می‌شود که علم خالص نیست، بنابراین صحبت از این شده، آن‌جایی که دست تجربه کوتاه است و وارد مفروضات متافیزیکی می‌شویم، چرا از متافیزیک دینی استفاده نکنیم؟ به همین خاطر «مسئله علم دینی» مطرح شد. به عبارت دیگر علم دینی به این خاطر مطرح شد که برخی مسائل به نام علم تبلیغ می‌شد اما واقعاً ریشه در علم تجربی نداشت و ریشه‌اش در تعابیری بود که به علم تجربی اضافه شده است.

متأسفانه وقتی که در محیط ما این مسأله زیاد مطرح گردید، عده‌ای تعابیر دیگری از علم دینی را مطرح کردند؛ مثلاً علمی که تمام ریشه‌هایش در قرآن و یا احادیث است و یا علمی که از قرآن و سنت استخراج شود. این یک بُعد موضوع بود که

مهدی گلشنی، فیزیکدان و نظریه‌پرداز سرشناس ایرانی در حوزه فلسفه علم است. او که دارای دکترای ذرات بنیادی از دانشگاه برکلی ایالات متحده است، تمام عمر آموزشی و پژوهشی خویش را در دانشگاه صنعتی شریف گذرانده است. هر چند گلشنی یک متخصص سرشناس فیزیک است اما بخش زیادی از عمر خود را به پژوهش و تفکر در عرصه «علم و دین» اختصاص داده است. کتاب‌هایی چون «از علم سکولار تا علمی دینی» و «علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم» حاصل این مطالعات هستند. گلشنی که برنده جایزه مهم و گران‌قیمت «درس علم و دین» بنیاد تمپلتون ایالات متحده آمریکا بوده، برای سه دوره داور این جایزه را نیز بر عهده داشته است. به جز عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، عضویت در انجمن استادان فیزیک آمریکا، انجمن اروپایی علم و الهیات، آکادمی علوم جهان اسلام و فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی، برخی از عناوین و سمت‌های این استاد ممتاز را تشکیل می‌دهند. دکتر مهدی گلشنی در سال ۱۳۸۱ به عنوان چهره ماندگار عرصه فیزیک ایران برگزیده شد و فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۹۰ کتاب «جشن نامه دکتر مهدی گلشنی» را به مناسبت بزرگداشت مقام علمی وی منتشر کرد. گفت‌وگو با مهدی گلشنی که اکنون هفتاد و پنج سالگی را پشت سر می‌گذارد و گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف را اداره می‌کند، متفاوت‌تر از آنچه می‌اندیشیدیم بود. او ما را متوجه زوایایی کرد که در عین سادگی اغلب به آن نیرداخته‌ایم؛ از جمله اهمیت خودباوری واقع‌گرایانه و نیز نگاه اولویت‌داری به پیشرفت.

به نظر شما، ریشه‌های نزاع بین علم و دین چیست و این نزاع چه آسیب‌هایی در بر دارد؟

وقتی به دوران تمدن اسلامی بنگریم، در دورانی که علم شکوفا شد، می‌بینیم از همه جهات یک تفکر فلسفی بر آن‌ها حاکم بود که علمشان در متن آن تفکر قرار داشت اما در دوران جدید علم و فلسفه از هم جدا شدند. در واقع آنچه از زمان جان لاک (معاصر نیوتن) شروع شد و بعداً رشد یافت، «تجربه‌گرایی» است. عده‌ای به این نتیجه رسیدند که فقط آنچه در حس ریشه دارد قابل اعتنا است. بعداً این تصور حاکم شد که جواب تمام سؤال‌ها را می‌توان از علم گرفت. خصوصاً در نیمه اول قرن بیستم این تفکر حاکم بود و بسیاری از دانشمندان در غرب فکر می‌کردند که دیگر جایی برای دین نیست. دو جنگی که در نیمه اول قرن بیستم اتفاق افتاد، سستی این موضوع را روشن کرد و نشان داد که علم به تنهایی نمی‌تواند متجی بشر و تمدن بشری باشد. نکته دیگری که روشن شد، این بود که ما با مفروض‌های بسیاری سراغ کار علمی می‌رویم و در واقع با ذهن خالی سراغ طبیعت نمی‌رویم.

اگر شما از علم اسلامی صحبت می‌کنید، معنایش این نیست که تجربه و نظریه‌پردازی را کنار بگذارید، بلکه بدین معناست که آن پیش‌فرض‌های کلی که بر علم‌تان حاکم می‌کنید، باید وسعت کافی داشته باشد و اینجاست که علم اسلامی از غیراسلامی متمایز می‌شود. همین‌طور علم غیراسلامی می‌گوید اصلاً غیر از ماده چیزی وجود ندارد، در حالی که شما ماده را با حس کشف می‌کنید اما نمی‌توانید با حس ثابت کنید که غیر ماده وجود دارد. اگر عالمان به آن چیزی که فقط تجربه نشان می‌دهد قناعت کنند، نزاع پیش نخواهد آمد اما وقتی پای تعمیم‌ها و تعبیرها در کار می‌آید، اختلاف رخ می‌دهد؛ پس در سطح عادی یک علم بیشتر نداریم اما وقتی به سطوح بنیادی می‌رسیم، دیگر نمی‌توان بر اساس تجربه صحبت کرد، بلکه بعضی مفروض‌های عام در کار می‌آید. علم دینی می‌گوید در آن سطح، مفروض‌های متافیزیکی را از دین بگیرید، بنابراین شما یک علم بیشتر ندارید. وقتی می‌خواهید نور خورشید را تجزیه کنید، چه اسلامی فکر کنید، چه غیراسلامی، یک‌طور عمل می‌کنید اما وقتی می‌خواهید درباره خلقت عالم صحبت کنید که دست تجربه از آن دور است، الا و لابد پیش‌فرض فلسفی در کار می‌آید. اگر کسی بگوید جهان خودکفاست و نیازی به خالق ندارد، او این را از نگاه خویش می‌گوید اما بعضی آن را به نام علم تحویل می‌دهند. اگر این کار را نکنند، نزاعی نیز پیش نخواهد آمد.

آیت‌الله جوادی آملی معتقدند که منشأ عقل و وحی یکی است و اساساً علم دینی و غیردینی نداریم و علم دینی است. شما این

تعریف را چقدر معتبر می‌دانید؟

بسنده مقاله‌های مربوط به نظریه‌های حضرت آیت‌الله جوادی آملی را به‌طور کامل خوانده‌ام و باطناً با نظریه ایشان موافقم اما در نحوه بیان با ایشان تفاوت دارم. به قول ایشان یک علم در مقام ثبوت و در عالم واقع داریم و یک علم در مقام اثبات داریم. در مقام ثبوت یک علم بیشتر نداریم؛ یعنی عالم یک جریان خاص بیشتر ندارد و به نحو خاصی اداره می‌شود، ولی نباید فراموش کنیم در عالمی زندگی می‌کنیم که در هر گوشه‌ای از آن، کاری را به نام علم انجام می‌دهند و تعابیر گوناگونی عرضه می‌شود که باید روی آن‌ها دقت کرد و البته بعضی از آن‌ها ضد دینی‌اند اما اگر آن چیزهایی که گفتیم اضافه نمی‌شد و به نام علم عرضه نمی‌گردید، علم دینی و غیردینی نداشتیم.

متأسفانه چیزهایی به نام علم ارائه می‌گردد که از خود تجربه بر نمی‌آید، بلکه از تعمیم‌هایی برمی‌آید که پشتوانه آن‌ها مفروض‌های ضد دینی است. اینجاست که تفاوت وجود دارد. یک موقع منظور ما عالم واقع است. در این‌جا یک علم بیشتر مطرح نیست، ولی ما دسترسی به عالم واقع نداریم؛ بلکه دسترسی ما به عالمی است که داریم می‌بینیم و در آن مطالبی به عنوان علم عرضه می‌شود. ما راجع به چیزی که در عالم واقع وجود دارد، حرفی نداریم. صحبت ما بر سر چیزی است که اکنون در معرض عموم وجود دارد. این‌جاست که علم دینی و غیردینی داریم. اینکه در روایات صحبت از علم مفید و علم غیرمفید شده است، از همین باب است. ممکن است عده‌ای بگویند ما عالم دینی و غیردینی داریم؛ اگرچه علم دینی و غیردینی نداریم اما مسأله این است که سر و کار همه با کتاب‌هایی است که تحت عنوان کتاب علمی عرضه می‌شود. عده‌ای علم را به صورت ضد دینی می‌فروشند و عده‌ای تنها جنبه‌های خنثای علم را مطرح می‌کنند. در علم امروز گاهی راجع به عالم بعضی ادعاهای کلی می‌شود که پشتوانه تجربی هم ندارد اما

تولید اشکال کرد. از طرف دیگر عده‌ای موفقیت علم جدید را می‌بینند که ربطی به دینی و غیردینی ندارد اما متوجه ادعاهایی که به نام علم می‌شود، نیستند. همچنین به سوءاستفاده‌هایی که از علم در مقام کاربرد برای هلاکت انسان‌ها یا تخریب محیط‌زیست شده و می‌شود، توجه ندارد. اخیراً آقای نیکولاس مکسول (فیلسوف علم انگلیسی)، صحبت از انقلاب در فلسفه علم کرد. چرا؟ او هنوز معتقد به علم تجربی است، ولی می‌گوید از علم تجربی سوءاستفاده و سوءبرداشت شده است. باید سوءبرداشت‌ها و سوءاستفاده‌ها را کنار بگذاریم. او می‌گوید در آمریکا ۵۰ درصد و در انگلیس ۳۰ درصد بودجه تحقیق‌ها صرف کار نظامی می‌شود و تعداد زیادی از اندیشمندان دست‌انکار تولید چیزهایی هستند که وسیله نابودی بشر است، بنابراین باید به محصولات علم توجه کنیم اما در مورد اینکه منظور از علم چیست؟ تجدید نظر کنیم.

به‌طور خلاصه، علم دینی در محیط ما خیلی اوقات به شکلی نادرست و افراطی مطرح شده است. عده‌ای وقتی پیشرفت غرب را در جهات خاصی دیدند، شروع به استخراج مطالب علمی از قرآن کردند تا اعجاز آن را ثابت کنند اما این کار برای کسی که خود تحقیق کرده و به یک نتیجه علمی رسیده، قانع‌کننده نیست. در واقع این راه استفاده صحیح از قرآن نیست؛ زیرا قرآن را در معرض تطبیق با علم متغیر قرار می‌دهد. از نظر من، قرآن برای ما در معرفت‌شناسی و چگونگی برخورد با علم و ابزارهای فنی بسیار راهگشاست و جهان‌بینی‌ای که قرآن به ما می‌دهد، بسیار وسیع‌تر از جهان‌بینی مادی است. جهان‌بینی مادی تمام جهان را در جهان حس خلاصه می‌کند اما جهان در منظر قرآن ما فراخ‌تر از جهان حس است. البته در غرب نیز برخی از اندیشمندان بزرگ معاصر به همین نتیجه رسیده‌اند.

اگر علم، واقعیت را بازنمایی می‌کند، پس علم اسلامی برای چیست؟

نکته این است که شما برخی مسائل را تجربه می‌کنید و این تجربه‌ها را ثبت کرده و نتایج آن‌ها را مدام تعمیم می‌دهید. تجربه‌ای که انجام می‌شود یک حوزه محدود را در بر می‌گیرد؛ به عنوان مثال، روی زمین یا روی ماه و منظومه شمسی تجربه می‌کنید، بعد نتایج تجربه را به تمام عالم تعمیم می‌دهید اما در این تعمیم‌ها اشکال‌هایی وجود دارد. یک مشکل وقتی رخ می‌دهد که می‌خواهیم نتیجه‌گیری کلی کنیم. گاهی از برخی یافته‌های محدود نتیجه‌ای گرفته‌اند که لزوماً از خود تجربه نتیجه نمی‌شود. در تعابیر نظریه‌های علمی نیز این قبیل مشکل‌ها وجود دارد؛ مثلاً

در نسبیت عام انیشتین، معادله‌ای وجود دارد که جواب‌های زیادی دارد. یکی از جواب‌ها مربوط به جهانی است که از زمان معینی شروع می‌شود. جواب دیگر مربوط به جهانی است که از ازل بوده است و آغاز زمانی ندارد. هر دوی این‌ها را می‌توان طوری تنظیم کرد که در وضعیت فعلی جواب بدهد. باید ببینیم کدام را انتخاب می‌کنیم؟ عده‌ای که ملحد بودند گفتند باید آغازی برای جهان نباشد، و الا پای خدا در کار می‌آید. در این هم اشتباه فلسفی وجود داشت. فلاسفه ما به حدوث زمانی قائل نبودند، بلکه به حدوث ذاتی قائل بودند. پس آغاز زمانی نداشتن جهان، دال بر نفی وجود خدا نیست. منظور این است که بعضی سراغ جواب خاصی می‌روند که بتوانند ایده خود را از آن بیرون بکشند، بنابراین برخی از آن‌هایی که با علوم تجربی کار کرده‌اند، در اظهار نظرهای کلی که می‌خواسته‌اند راجع به عالم بکنند، از حدودی که خود علم تجربی مشخص کرده، تجاوز کرده‌اند.

ما باید اولویت‌هایمان را تعیین کنیم و نگاهی به مُد نیز نداشته باشیم؛ مثلاً وقتی در کشور ما صحبت از یک تکنولوژی جدید می‌شود، ناگهان تمام بودجه‌ها به سمت آن بخش گسیل می‌شود. ما باید با توجه به امکانات فعلی، نیروی انسانی و تخصص‌های موجود خود به تعیین اولویت‌ها بپردازیم و هم‌زمان نیازهای داخلی را مرتفع کنیم.

ملزوم‌های فلسفی آن‌ها مهم است. در واقع در مقام تجربه نیست که به تعارض برمی‌خوریم، بلکه در مقام نظریه‌پردازی و استفاده از پشتوانه‌های فلسفی است که می‌توانیم صحبت از علم دینی و غیردینی بکنیم.

■ به نظر شما گزاره‌های دینی اثبات‌پذیرند یا ابطال‌پذیر؟ و چگونه می‌شود آن‌ها را به گزاره‌های علمی ربط داد؟

گزاره‌های دینی دو دسته‌اند؛ یک دسته گزاره‌های متافیزیکی است که ابطال‌پذیر نیستند. بویژه نیز که خود بانی ابطال‌پذیری است قبول دارد که این گزاره‌ها ابطال‌پذیر نیستند. دسته دیگر گزاره‌هایی هستند که در متون دینی ذکر شده‌اند و تجربه‌پذیرند. اینکه عالم هدف دارد، یک گزاره متافیزیکی دینی است و قرآن هم در این موضوع بسیار صریح است، بنابراین اگر کسی بگوید عالم هدف ندارد؛ اولاً سخن مخالف قرآن است، ثانیاً مخالف خود علم نیز هست؛ زیرا با علم تجربی نمی‌توان هدف نداشتن عالم را ثابت کرد. ممکن است شما هدف آن را نفهمیده باشید اما نمی‌توانید بگویید هدف ندارد. یکی از فیزیکدانان برجسته که برنده نوبل هم هست می‌گوید: هرچه بیشتر جهان را مطالعه می‌کنید، بی‌هدف‌تر به نظر می‌آید اما فیزیکدان دیگری

صورت انفرادی بررسی و اعلام نظر کند، برای طرف مقابل الزام‌آور نخواهد بود. باید حوزه و دانشگاه بحث کنند که مثلاً در عالم اقتصاد چه مطلب مهمی را می‌توانند از متون موقوت استخراج کنند؛ مثلاً قرآن حکم صریحی درباره منع ربا دارد. این مستلزم این است که این گروه مطالعه وسیعی انجام داده و ببینند که ربا به‌طور کلی و در مقام عمل دارای چه آثاری است؟ باب این قضیه باز است و البته بعضی تجارب هم به همین نتیجه رسیده‌اند. پس از مطالعه وسیع این نظریات مشترک، باید در سمینارها مطرح و اصلاح شده و بعد عرضه گردد.

■ آیا نگاه دینی خود یک ذهنیت برای علم نیست؟

زمانی شما با نگاه دینی وارد جزئیات می‌شوید و زمانی وارد کلیات و مسلمات دینی می‌شوید. شما فیلسوفی را در عالم اسلام به من نشان دهید که منکر علیت یا منکر هدف‌داری عالم طبیعت باشد و عالم را فقط متشکل از ماده بدانند. آن چیزهایی که مورد قبول همگان است، خطوط قرمز است و خدشه‌بردار نیست. باید در پرتوی این خطوط قرمز، به عالم نگاه کرد. برداشت من از قرآن این است که خداوند خواسته، ما خودمان طبیعت را مطالعه کنیم؛ زیرا اعجابی که از مطالعه طبیعت و کشف اسرار الهی به ما دست می‌دهد، هیچ‌گاه

با خواندن یک حدیث در این رابطه به ما دست نخواهد داد. خداوند می‌فرماید: در زمین بگردید و ببینید و تأمل کنید که خداوند چگونه خلقت را آغاز کرد؟ خداوند می‌خواهد خود ما بررسی کنیم. می‌خواهد ما از مطالعه عظمت خلقت، به اعجاب و حیرت برسیم. این حالت اعجاب با خواندن این کتاب و آن کتاب به‌دست نمی‌آید. قرآن و روایات فقط سر نخ نگاه دینی را به ما می‌دهند اما مطالعه عالم باید توسط خودمان، در پرتوی جهان‌بینی اسلامی صورت گیرد. البته بصیرت‌های مهمی هم می‌توان از قرآن و روایات به‌دست آورد.

■ خیلی‌ها توسعه را معادل

تکنولوژی می‌دانند. ما چگونه

می‌توانیم از تکنولوژی غرب استفاده

کنیم اما تحت تأثیر خلق و خو و ارزش‌های غربی قرار نگیریم؟

این یک مسأله سهل ممتنع است. مهم‌ترین کاری که در جهان اسلام باید صورت پذیرد و حتی مبنای الگوی پیشرفت ایرانی اسلامی قرار بگیرد، این است که محیط، خودباوری پیدا کند. به نظر من مهم‌ترین چیزی که ما در جهان اسلام کم داریم و در محیط خودمان هم کمبود آن به راحتی دیده می‌شود، احساس عزت نفس است. در کشور ما از یک فرد خارجی با عظمت زیادی استقبال می‌شود اما اگر دانشمند ایرانی بیاید، چنین کاری برایش انجام نمی‌دهند. در درجه اول باید این احساس حقارت شکسته شود تا پیشرفت کنیم؛ ثانیاً باید حرف آن ژاپنی را زد که گفت: غربی‌ها چیزی ندارند که ما نداشته باشیم.

مرحوم عبدالسلام وقتی در سال ۱۹۶۷ به دانشگاه صنعتی شریف آمدند، یکی از حرف‌هایی که چندین بار تکرار کردند، مشاهداتشان در چین کمونیست بود. ایشان می‌گفتند: ما اولین گروهی بودیم که در سال ۱۹۵۶ میلادی به چین کمونیست رفتیم و تعجب کردیم که چینی‌ها غالب محصول‌های غربی را از طریق مهندسی معکوس ساخته بودند. نکته دومی که ایشان متذکر شدند این بود که در ملاقات با



در پاسخ او می‌گوید: هرچه بیشتر جهان را مطالعه می‌کنید، انکار هدف‌داری آن مشکل‌تر به نظر می‌آید.

آن دسته از گزاره‌های دینی که متافیزیکی هستند، با تجربه باطل نمی‌شوند اما برخی گزاره‌های دیگر نیز داریم که مثلاً می‌گویید: این چیز برای این مورد خوب و برای فلان مورد دیگر بد است. این‌ها جزء اصول دین نیست؛ پس اولاً باید دید سند آن درست است یا نه؟ ثانیاً اگر سند آن درست باشد و تعارضی دیده شود، ممکن است آن حدیث ابعاد دیگری نیز داشته باشد که در آینده روشن گردد.

اما این‌ها مسائل مهمی نیست که برای دین مینا باشد. گزاره‌های مهم و تأثیرگذار دین، گزاره‌های متافیزیکی هستند که ابطال‌ناپذیرند.

■ گزاره‌های کاربردی در صنعت یا اقتصاد و با علوم دیگر را چه کسی باید استخراج کند؟

بارها پیشنهاد کرده‌ام که باید گروهی از حوزویان همراه با عده‌ای از اساتید دانشگاهی که در حوزه‌های جدید فعال هستند، درباره متون دینی در ارتباط با گزاره‌های امور اجتماعی، اقتصادی و... با هم بحث کنند تا به نتیجه برسند. اینکه یک طرف به

در اسلام توصیه شده است. علم باید معرفت خداشناسانه ما را افزایش دهد که یکی از راه‌های آن، شناخت بیشتر عالم خلقت است.

■ آیا ما در علم، روش دینی هم داریم؟ و در دست‌یابی به توسعه، به تکثر روش اعتقاد دارید؟

روش‌های کلی محدود است و عمدتاً جهان در حال استفاده کردن از آن روش‌هاست. یک روش «تجربه» داریم و یک روش «استدلال» عقل نظری که هر دو کاملاً مورد تأیید هستند و اسلامی و غیراسلامی ندارند. یک بعد هم «الهام» است که به زبان امروزی می‌شود شهود و حدس که ابن‌سینا نیز راجع به آن بحث کرده است. این در دین و قرآن هم آمده است و علمای امروزی هم بعضاً به آن اعتقاد دارند؛ به عنوان مثال، آقای تاونز (برنده جایزه نوبل فیزیک) ادعا می‌کند که بسیاری از یافته‌های خودش یا دانشمندان دیگر، الهامی است. حتی برخی منکران خدا نیز به الهام معتقدند. دین سطح بالاتری از الهام را نیز مطرح می‌کند و آن «وحی» است. می‌توان اشاراتی از وحی گرفت که خیلی کمک می‌کند و مؤثر است. یکی در معرفت‌شناسی است که اصولاً راه‌های شناخت را معرفی می‌کند، یکی هم این است که هستی‌شناسی ما درباره عالم را وسعت می‌دهد؛ مثلاً اینکه جهان منحصر به عالم ماده نیست، عمدتاً از وحی می‌آید. من واقعاً مشکلی برای علم دینی نمی‌بینم. علم دینی جامع‌تر از علم غیردینی است. آن می‌گوید هر جا دسترسی دارید، تجربه کنید؛ البته این تجربه باید به صورت هدفمند باشد اما هدف نباید تخریب کردن باشد، بلکه هدف باید فهم جهان طبیعت یا استفاده مشروع از امکانات طبیعی باشد. در سطح بنیادی علم است که مفروض‌های متافیزیکی در کار می‌آید و در آن بُعد دین می‌تواند کمک کند.

■ چطور می‌شود برای توسعه مدل ترسیم کرد؟

این کار مشکلی نیست. آن‌هایی که می‌گویند ما توسعه و یا حتی علم را نمی‌فهمیم، اشتباه می‌کنند. مشکل اصلی ما این است که به دنبال آنچه می‌فهمیم، نمی‌رویم و علت آن هم، همان عقده حقارت است. رئیس آکادمی علوم کره جنوبی در سال ۲۰۰۳ میلادی در مالزی سخنرانی داشت. او در آن سخنرانی، رمز پیشرفت کره جنوبی را مطرح کرد و گفت: رئیس‌جمهور ما، اندیشمندان کره را جمع کرد و از آن‌ها خواست تا «اولویت‌ها» را مشخص کنند.

ما در محیط خود وقتی کاری می‌کنیم، گاهی فقط دوستان سطح پایین خود را به‌کار می‌گیریم؛ مشخص است که این‌گونه کار به جلو حرکت نمی‌کند. اگر شایسته‌سالاری را رعایت کنیم، قطعاً اوضاع این‌گونه نخواهد بود. نباید افراد سطح پایین را برای انجام کارهای بزرگ به‌کار گرفت.

ما باید اولویت‌هایمان را تعیین کنیم و نگاهی به مد نیز نداشته باشیم؛ مثلاً وقتی در کشور ما صحبت از یک تکنولوژی جدید می‌شود، ناگهان تمام بودجه‌ها به سمت آن بخش گسیل می‌شود. ما باید با توجه به امکانات فعلی، نیروی انسانی و تخصص‌های موجود خود به تعیین اولویت‌ها بپردازیم و هم‌زمان نیازهای داخلی را مرتفع کنیم. ما به دلیل تحریم‌ها، بسیار تحت فشار قرار گرفتیم؛ زیرا نیازهای اساسی خود را از طریق واردات رفع می‌کنیم. مشکل این است که خواب بوده‌ایم و خودکفا نشده‌ایم. این خودکفایی نیاز به برنامه‌ریزی دارد. متأسفانه در اغلب موارد اشتباه عمل کرده‌ایم. از طرف دیگر نگاهمان به نیروی داخلی فوق‌العاده ضعیف بوده است. باید تفکرها در کشور تغییر کند. باید خودباوری در بزرگان و اندیشمندان تزریق شود تا خود را جدی‌تر بگیرند.

■ عده‌ای برای رسیدن به توسعه، دوران گذار را تعریف می‌کنند. آیا شما به دوره گذار اعتقاد دارید؟

در همه‌جا دوره گذار وجود دارد اما می‌شود این دوره را کوتاه کرد؛ چنان که آلمان

نخست‌وزیر چین، حس «اعتقاد به خود» را در او مشاهده کرده؛ یعنی این حس که او می‌خواهد چین را تغییر دهد. ایشان می‌گفتند این عزم برای تغییر علمی در هند هم تبلور یافته بود اما متأسفانه نگاه ما هنوز به غرب است. انتشار مقاله در مجله خارجی اعتبار است اما برای مقاله‌های داخلی حتی در مجلات علمی پژوهشی خودمان در آن حد ارزش قائل نمی‌شوند یا اصلاً آن‌ها را به حساب نمی‌آورند. ما تا خود را قبول نکنیم، نمی‌توانیم سطح علم‌مان را واقعاً تغییر دهیم.

اسپانیای اسلامی را نگاه کنید. غربی‌ها می‌آمدند دانش را کسب می‌کردند و می‌رفتند اما هیچ‌گاه هویت‌شان تغییر نمی‌کرد، ولی افراد ما به غرب می‌روند و رفتار و زبانشان تغییر می‌کند. ای کاش کارهای خوب آن‌ها را تقلید می‌کردند. واقعیت این است که ما محسناً غرب را اخذ نکرده‌ایم؛ مثلاً انتقاد متین را که در فرهنگ دینی خودمان هم وجود دارد، نیاموخته‌ایم. ببینید نقدها در محیط ما چقدر دور از ادب اسلامی است. این‌ها را باید بیاموزیم، و الا چیزی کمتر از آن‌ها نداریم.

■ آیا توسعه هم دارای فلسفه است؟ و تعریف مشخص و جهان‌شمولی از توسعه وجود دارد؟

امروزه برداشت خاصی از توسعه در محیط ما حاکم است، ولی آیا مجبوریم که آن را قبول کنیم؟ تعریف فعلی، حاکمیت قدرت و ثروت است؛ چیزی بسان غرب. آیا ما این تعریف را می‌پسندیم و یا می‌خواهیم بشر در جهان، طوری پیشرفت کند که فاصله فقر و غنا کم شده و از علم استفاده مشروع شود و علم همچون ابزاری برای نابودی انسان‌ها نباشد؟ اگر این‌گونه باشد، من آن را توسعه می‌دانم اما توسعه غربی این چنین نیست و من آن را توسعه نمی‌دانم. بخش بزرگی از فعالیت و نتایج علمی، صرف کار نظامی می‌شود و نه رفاه بشر. ببینید در آفریقا چقدر گرسنه وجود دارد. این‌ها فراموش شده‌اند. بشر معاصر به دنبال حل این مسائل نیست. آقای فریمن دایسون (فیزیکدان برجسته) که چند سال پیش برنده جایزه علم و دین تمپلتون بود، می‌گوید: امیدوارم علم در آینده برای اغنیا اسباب بازی نسازد؛ یعنی بیشتر و بیشتر اسباب تفریح برای اغنیا فراهم نکند.

توسعه واقعی این است که اکثریت بشر به نیازهای مشروع خود رسیده باشند اما وضعیت فعلی این‌طور نیست. اینکه اسلام می‌گوید دنیا و آخرت، یعنی انسان به این بیندیشد و به‌گونه‌ای عمل کند که هم این دنیایش تأمین شود و هم آن دنیا. البته درست کردن این دنیا طرق مختلفی دارد. از نظر من، نحوه غربی این موضوع متجر به رستگاری نمی‌شود. در سال ۱۹۲۴ میلادی یک کتاب کوچک از راسل چاپ شد. در این کتاب راسل صریحاً نگران این بود که معلوم نیست با علمی که دست ثروتمندان و قدرتمندان است، بتوان تمدن بشری را حفظ کرد؛ بنابراین ما توسعه غربی را یک توسعه تمام‌عیار نمی‌دانیم.

■ رابطه علم و توسعه را چگونه تصویر می‌کنید؟ و اگر معتقد به علم دینی باشیم، آیا باید توسعه دینی یا اسلامی را نیز تعریف کنیم؟

علم دینی، یعنی حاکمیت تفکر دینی. توسعه اسلامی، یعنی افراد به نیازهای حداکثری و مشروع خود رسیده باشند و جامعه نیز مرفه باشد، به‌طوری که جوامع اسلامی زیردست نباشند، بلکه برتر باشند. (لیس للکافرین علی المؤمنین سیالاً). این مستلزم آن است که به دنبال توسعه‌ای باشیم که حداکثر نیازها را خودمان برطرف کنیم و بتوانیم به جامعه بشری نیز کمک کنیم و حداکثر سعی را داشته باشیم تا فاصله فقر و غنا را کم کنیم. البته دین به چیزهایی که به ابتدال بگذرد، اعتقادی ندارد؛ پس باید از آن‌ها پرهیز شود. فرد و جامعه باید به نیازهای مشروع و سعادت دنیوی خود برسند. در حقیقت علم، حکم نوعی ابزار را دارد. شما می‌توانید از چاقو برای پوست کندن میوه یا برای خرابکاری و آسیب رساندن به دیگران استفاده کنید. اما علم بُعد دیگری هم دارد و آن شناخت آثار صنع الهی است. به این بعد معرفتی

غربی و چین بعد از جنگ جهانی دوم چنین کردند. چینی‌ها سریعاً تکنیک‌ها را فراگرفتند و با همت، جاهای خالی را پر می‌کردند اما اگر آمار قلبی بدهیم و بر این آمار که محتوا ندارد (مثل تعداد مقالات) تکیه کنیم، این دوران گذار طولانی می‌شود. من بارها در سال‌های اخیر از وزرای علوم خواسته‌ام که آمار بدهند با افزوده شدن تعداد مقاله‌های علمی، از واردات چند قلم کالا بی‌نیاز شده‌ایم؟ آمار فاقد تحلیل و کیفیت هیچ‌گاه باعث پیشرفت علم نمی‌شود، بنابراین ما تولید علم نمی‌کنیم. اینکه می‌بینید مالزی پیشرفت کرد، به خاطر این است که آن‌ها بر خودباوری تکیه کردند و با برنامه پیش رفتند.

این برنامه‌ریزی کلان را چه کسی باید انجام دهد؟

باید وزارت علوم و وزارتخانه‌های دیگر با کمک دانشگاه‌ها این برنامه‌ریزی را انجام دهند. در واقع این کار دولت است اما اساتید دانشگاه‌های ما از این ناراحت هستند که از فکر آنان استفاده نمی‌شود.

آیا منظور از حوزه‌های که باید با دانشگاه تعامل کند، حوزه فقهی و فقها است؟

بله اما لازم است برخی از علوم روز وارد حوزه شده و درصدی از حوزویان این علوم را به‌طور کامل بیاموزند تا بتوانند با زبان روز صحبت کنند. البته برخی از این علوم وارد حوزه شده است اما به نظر من حوزه نسبت به نیازهای جهانی آن میزان آگاهی را که باید داشته باشند، ندارد و لذا خود را درگیر رفع نیازهای جهانی کشور نکرده است. حوزه آن تعامل جدی را که باید با دانشگاهیان داشته باشد (در حدی که شهید مطهری داشتند)، ندارد. یکی از علمای مطرح عراق به من می‌گفت: باید به زبان روز سخن بگویم. اگر حوزه بخواهد جواب هاو کینگ را به زبان خود حوزه بدهد، معلوم است که نتیجه نمی‌دهد. چون او که اصلاً امثال ملاصدرا... را قبول ندارد. باید به او جواب کوبنده‌ای با زبان خودش داد.

آیا معتقدید که جریان اسلامی‌سازی علوم، بخشی از منظومه توسعه در ایران است؟ معنای این کار از نظر شما چیست؟

بله، اگر درست انجام شود. اسلامی‌سازی علوم، یعنی تفکر اسلامی و مبانی اصلی آن بر ذهنیات حاکم باشد؛ یعنی افراد عالم بدانند با تفکر اسلامی تمام نیازهای کشور را می‌توانند برطرف کنند. این عمل را محدود نمی‌کند، بلکه اگر اعتقاد داشته باشند، چیزی را به آن‌ها القا می‌کنند که خود نمی‌دانند. آن تفکر برتری اسلام است. این تفکر وجود ندارد؛ اگر وجود داشت، جهان اسلام به ذلت کشیده نمی‌شد.

منظورتان رویکرد دینی نسبت به علوم است یا مثلاً اقتصاد اسلامی، یعنی یک چیز جدید که باید متولد شود؟

چند فاز دارد؛ در فاز اول شما آنچه تعارض جدی با تفکر اسلامی دارد، کنار می‌گذارید. باید تزکیه هم در کار باشد. در فاز دوم بررسی می‌کنید آیا می‌توانید چیزهای را از متون دینی استخراج کنید که بتوان آن‌ها را مرکز قرار داد و به کمک ابزار نظریه‌پردازی، به چیز جدیدی رسید؟ به نظر من این شدنی است اما باز هم می‌گویم نکته اساسی این است که خود بشر درگیر فعالیت علمی و نظریه‌پردازی باشد.

چطور می‌توان نیاز به توسعه را تبدیل به گفت‌وگو غالب جامعه کرد؟

یکی از طریق رسانه‌هاست. رسانه‌ها به جای پرداختن به

واردات غربی، باید لزوم پیشرفت برای رهایی از زیردست بودن را به جامعه القا کنند و همین‌طور برای دانشگاهیان، اعتلای جامعه اسلامی یک اولویت باشد. تعامل دو سویه برابر با دنیا باید برای ما درونی شود. به نظر من چیزی که نقش مهمی دارد، این است که کشور برای نیازهای اساسی اش خودکفا شود. همین خودباوری باید مدام تبلیغ شود. دانشگاه‌ها باید محل تزریق این موضوع باشند که البته متأسفانه نیستند. رسانه‌ها هم این‌گونه نیستند. برای این کار باید یک برنامه‌ریزی جامع وجود داشته باشد. کمیونست‌ها جهان را با تبلیغات خود پر کرده و اندیشه را اندیشه خود کرده‌اند. البته این درونی شدن که اشاره کردم، باید به نحو استدلالی باشد و نه تحمیلی؛ یعنی جامعه باید احساس کند که اگر بخواهد زیردست نبوده و سرفراز باشد و فاصله فقر و غنا کم باشد، باید این راه را طی کند اما مهم‌ترین عامل فرهنگ است. فرهنگ حاکم بر جامعه ما، نه شرقی است و نه غربی و نه اسلامی، بلکه معجونی از فرهنگ‌های متفاوت است که مسلماً نباید این‌گونه باشد. درست است که ما یک کشور اسلامی هستیم اما بسیاری از تفکرهای حاکم بر اذهان، اسلامی نیست. تفکر اسلامی ضمن حفظ استقلال خود، هرچه را که خوب باشد، از هر جایی می‌گیرد.

شما آینده این مسیری را که در حال طی کردن آن هستیم، چگونه می‌بینید؟

ما باید مسیر و روشمان را عوض کنیم. باید این نکاتی را که در جهت خودباوری گفتم، رعایت کنیم. فرهنگ چیز ظریفی است و با بخشنامه، کلاس تحمیلی، مصاحبه و... درست نمی‌شود. افراد باید خود به این موضوع ترغیب شوند و به دنبال یادگیری بروند. دکتر شریعتی با کار فرهنگی در حسینه ارشاد چقدر جاذبه ایجاد کرد، بنابراین ما با یک کار فرهنگی خوب می‌توانیم جاذبه ایجاد کنیم. متأسفانه جامعه فعلی ما به کار فرهنگی اعتقاد ندارد و آن‌جا هم که دارد، گاهی می‌خواهند به زور کار را انجام دهند که البته کار آن نیست؛ مثلاً شرط ارتقای اساتید دانشگاه را کار فرهنگی قرار می‌دهند، ولی به طریقی انجام شده که من در نتیجه بخشی آن تردید دارم.

همچنین باید باز خورد داشته باشیم؛ مثلاً در غرب وقتی خدماتی را به شما ارائه می‌دهند، پس از پایان آن می‌پرسند که آیا راضی بوده‌اید؟ باید نظارت باشد تا اصلاح شویم که خوب البته وجود ندارد. من برخلاف آن‌هایی که می‌گویند ما نمی‌فهمیم، معتقدم که می‌فهمیم توسعه چیست، ولی یا تفکرمان غربی است یا اگر تفکرمان اسلامی است، آن عزم لازم را نداریم. بعد هم اشخاص نالایق را در پست‌های حساس می‌گذاریم؛ لذا نباید توقع نتیجه‌گیری مناسب داشته باشیم.

به نظر شما آنچه امروزه در دانشگاه‌ها به عنوان علم تولید می‌شود، سکولار است یا دینی؟

هم عمده‌تاً علم سکولار است و هم علمی نیست که سرمشق نویس بار آورد. البته مقصر آن، برنامه‌ریزها هستند. آن‌ها باید سعی کنند برنامه‌ای تدوین کنند تا این موضوع به تدریج اصلاح شود اما گاهی می‌بینم برنامه‌ریزی دست کسانی است که صلاحیت این کار را ندارند.

ذات نایافته از هستی بخش/کی تواند که شود هستی بخش

و نکته آخر؟

آرزو می‌کنم فرهنگ جامعه ما تغییر کند و توجه دولت‌ها به فرهنگ تقویت شود و فقط در اقتصاد و سیاست خلاصه نشود.

رسانه‌ها به جای پرداختن به واردات غربی، باید لزوم پیشرفت برای رهایی از زیردست بودن را به جامعه القا کنند و همین‌طور برای دانشگاهیان، اعتلای جامعه اسلامی یک اولویت باشد. تعامل دو سویه برابر با دنیا باید برای ما درونی شود. چیزی که نقش مهمی دارد، این است که کشور برای نیازهای اساسی اش خودکفا شود. خودباوری باید مدام تبلیغ شود. دانشگاه‌ها باید محل تزریق این موضوع باشند که البته متأسفانه نیستند. رسانه‌ها هم این‌گونه نیستند. برای این کار باید یک برنامه‌ریزی جامع وجود داشته باشد.